**نظريه اخلاق مبتنی بر نيازها**

محمدرضا حاتمي[1-](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/22%22%20%5Cl%20%22_ftn1%22%20%5Co%20%22) / محمدعلي شمالي[2-](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/22%22%20%5Cl%20%22_ftn2%22%20%5Co%20%22)

چكيده

اينكه نيازهاي آدمي خاستگاه احكام اخلاقي‌اند، حاصل نظريه‌ايي است كه در اين نوشتار مورد بررسي قرار گرفته است. اين پژوهش به روش توصيفي تحليلي، دو هدف را دنبال مي‌كند: اول اين كه، نظريه اخلاق مبتني بر نيازها را بازشناسي و توصيف نمايد. هدف دوم، ارزيابي نظريه است. براي رسيدن به اين هدف‌ها، بيان و توضيح پيشينه بحث و برخي مباحث ديگر ضروري است. در اين راستا، به سير انديشه‌هاي منتهي به اين نظريه، تعريف و انواع نياز و بررسي نظريات پيرامون اخلاق مبتني بر نيازها پرداخته شده است و سرانجام، انتقادهاي وارد بر اين نظريه مورد باز كاوي قرار گرفته است.

كليدواژه‌ها: نياز، انواع نياز، نظريه‌هاي روان‌شناختي، اخلاق مبتني بر نيازها.

**مقدمه**

دربارة اينكه اخلاق بر چه امر يا اموري مبتني است؟ نظريه‌هاي متفاوتي همچون نظرية مبتني بر قانون طبيعي، نظرية مبتني بر سرشت انساني، نظرية مبتني بر قرارداد ميان اشخاص و نظرية مبتني بر نيازها ارائه شده است.[1](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/22%22%20%5Cl%20%22_edn1%22%20%5Co%20%22) نظرية قانون طبيعي معتقد است: «الگويي از رفتار عمومي يا نظامي از آنچه بايد انجام شود يا نشود، وجود دارد كه از خود طبيعت نشئت مي‌گيرد. قانون طبيعي، موافق با سرشتي است كه خدا در همة انسان‌ها آفريده و از اين‌روي، احكام آن استثنابردار نيست». گفته مي‌شود اصول اولية و عام قوانين طبيعي بديهي‌اند؛ مانند: خوب بايد انجام شود و بد بايد ترك گردد. در مراتب بعدي نيز طبيعت روشن مي‌سازد كه انسان بايد چه كند.

نظرية مبتني بر سرشت انسان بر اين باور است كه انسان‌ها داراي سرشتي هستند كه مبناي اخلاق را فراهم مي‌سازد.

ايدة قرارداد گرايي بر اين امر استوار است كه اخلاق هنگامي پديد مي‌آيد كه افراد مجبور شوند قواعد ضروري زندگي اجتماعي را بپذيرند. بدين معنا كه مردم ناچار هستند قواعدي وضع كنند كه بر روابط‌شان حاكم باشد و توافق بر اين قواعد است كه زندگي اجتماعي را ممكن مي‌سازد. نظريه مبتني بر نيازها نيز معتقد است مردم نيازهاي اساسي خاصي دارند و اين نيازها هستند كه رفتار را مشخص ساخته، و آن را توجيه و بيان مي‌كنند.

و بالاخره نظريه مبتني بر نيازها، معتقد است كه انسان نيازها و خواسته‌هايي دارد كه به صورت انگيزه‌هايي براي انواع خاص رفتار در مي‌آيند و با به كار گرفتن آگاهي و شعور، در ما بايدهايي به وجود مي‌آورند. در نتيجه، هر بايد، معلول اقتضاي نيازهاي طبيعي و تكويني انسان است.

اما به دليل نقش و اهميت نيازهاي متنوع انسان در تصميم‌گيري‌هاي اخلاقي و ضرورت دستيابي به مباني بنيادين اخلاق، اين مقاله، تنها چهارمين نظريه يعني نظريه مبتني بر نيازها را بررسي مي‌كند. براي توضيح اين نظريه چاره‌اي جز بيان تاريخچه، تعريف نياز و انواع آن نمي‌باشد و در عين حال سعي مي‌شود به جايگاه و اهميت نيازها به ويژه در روانشناسي پرداخته شود. در اين مقاله، همچنين نقاط ضعف نظريه نيازها بازشناخته و چگونگي شكل‌گيري اين نظريه توضيح داده مي‌شود. اهميت و ضرورت نيازها از يك سوء دستيابي به مباني بنيادين اخلاقي از سوي ديگر، و نبودن نوشتاري در خصوص موضوع اين مقاله، نكاتي هستند كه تحقيق و پژوهش در باره نظريه اخلاق مبتني بر نيازها را توجيه و لازم مي‌گرداند. در اين نوشتار مساله اصلي اين است كه نظريه اخلاق مبتني بر نيازها چگونه شكل گرفته و چه ساختاري دارد؟ سؤال‌هاي ديگري هم كه مطرح است عبارتند از: نياز چيست؟ انواع آن كدام است؟ نقاط ضعف نظريه اخلاق مبتني بر نيازها چه هستند؟

بدين ترتيب براي پاسخ به سؤال‌هاي فوق نوشتار حاضر دو هدف را دنبال مي‌كند. هدف اول اين است كه فرايند شكل‌گيري نظريه را توضيح دهد. و هدف دوم اين است كه نظريه را مورد ارزيابي قرار داده و نقاط ضعف آنرا مشخص سازد.

**تاريخچه**

آدميان همواره به غذا، گرما، سرپناه و روابط جنسي نياز داشته‌اند، و چيزهايي كه اين نيازهاي اساسي را ارضا مي‌كنند، پيوسته با اهميت بوده‌اند. به تدريج اين مسائل ارزشمند تصور شدند و با اين كار، مفهوم‌سازي آغاز شد و مفهوم «خوبي» يا «خير» به وجود آمد.[2](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/22%22%20%5Cl%20%22_edn2%22%20%5Co%20%22) اما همواره دغدغة بسياري از انديشمندان علوم انساني اين بوده است كه چرا افراد، رفتاري را بر رفتاري ديگر ترجيح مي‌دهند؟ زندگي خود را براي نجات فرد ديگري به خطر مي‏اندازند؟ براي دستيابي به هدفي خاص، ساعت‏هاي طولاني كار مي‏كنند؟ اصولاً چه چيزي فرد را برمي‏انگيزد و چه چيزهايي باعث نيرو بخشيدن و جهت‏دار شدن رفتارهاي انساني مي‏شود؟

با توجه به نوع نگرش و شناخت انسان، پاسخ‌هاي متفاوتي به اين پرسش‌ها داده شده است؛ از اين‌روي، به طور گذرا به نظريه‌هاي زمينه‌ساز نظرية مبتني بر نيازها اشاره مي‌كنيم، و در ادامه، نظرية مبتني بر نيازها را با تفصيل بيشتر توضيح مي‌دهيم.

**نظرية روان سه‌بعدي**

در يك سير تاريخي، ابتدا به نظرية افلاطون مي‌پردازيم؛ وي دليل ترجيح يك رفتار را ناشي از روان سه‌جزئي مي‌دانست كه به صورت سلسله مراتبي ترتيب يافته است. در ابتدايي‌ترين سطح، روح اشتهايي قرار دارد؛ كشش‌هاي بدني مانند گرسنگي، تشنگي و غريزة جنسي به اين بخش مربوط مي‌گردند. در سطح دوم، جنبة رقابتي قرار دارد كه به معيارهاي اجتماعي مانند احساس افتخار يا شرم كمك مي‌كند. در بالاترين سطح، جنبة محاسباتي است؛ انگيزه‌هاي شناختي مانند تصميم‌گيري، تعقل و محاسبه، از اين بخش روان شكل مي‌گيرند.[3](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/22%22%20%5Cl%20%22_edn3%22%20%5Co%20%22)

**نظرية اراده**

سال‌ها بعد از افلاطون و پس از قرون وسطا، دكارت مسئلة «اراده» را مطرح كرد. دكارت، روان را متشكل از سه بخش مجزاي تفكر، احساس و اراده مي‌دانست. بر اساس ديدگاه او، عالي‌ترين نيروي انتخاب‌گر، اراده است كه ريشة بسياري از رفتارهاي انسان را بايد در آن جست‌وجو كرد. به رغم رونق اين ديدگاه در آن زمان، انديشمندان نتوانستند ماهيت اراده و قواعد شكل‌بندي آن را به دست آورند. از طرفي، كساني كه درگير علم جديد روان‌شناسي بودند، خود را در جست‌وجوي اصل ديگري يافتند و آن «نظرية غريزه» بود.[4](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/22%22%20%5Cl%20%22_edn4%22%20%5Co%20%22)

**نظرية غريزه**

از قرن هفدهم، بعضي از فيلسوفان به تدريج ديدگاه ماشين‌گرا را دربارة رفتار مطرح كردند. بر اساس اين ديدگاه، اعمال بشر از نيروهاي دروني و بيروني ناشي مي‌شود و انسان تسلطي بر آن ندارد. صورت افراطي اين ديدگاه، نظرية غريزه است؛ بدين معنا كه يك نيروي زيستي فطري است كه جاندار را از پيش آماده مي‌سازد تا در شرايط مناسب، به شيوه‌اي خاص عمل كند. بنابراين، به جاي اينكه انسان اعمالش را انتخاب كند، وي تحت سيطره نيروهاي فطري‌اي است كه رفتارش را تعيين مي‌كنند.[5](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/22%22%20%5Cl%20%22_edn5%22%20%5Co%20%22) از اين‌روي، داروين با طرح نظرية تكاملي خود اين ايده را مطرح كرد كه رفتارهاي انسان نيز مانند حيوانات بر پاية غريزه شكل مي‌گيرد. به عقيدة او، انسان به سبب غريزة جمع‌گرايي، مجبور به زندگي گروهي است و يا به علت غريزة پرخاشگري، مجبور به جنگيدن است.[6](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/22%22%20%5Cl%20%22_edn6%22%20%5Co%20%22) اين نظريه، طرفداران بسياري مانند ويليام جيمز، فرويد و مك دوگال داشت. افراط در غريزه‌گرايي و پاسخ‌گو نبودن اين نظريه به پرسش‌هاي اساسي، باعث شد نظرية غريزه جاي خود را به «نظريه سايق» بدهد.

**نظرية سايق (كشاننده)**

اصطلاح سايق[7](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/22%22%20%5Cl%20%22_edn7%22%20%5Co%20%22) را نخستين بار «وودورث»[8](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/22%22%20%5Cl%20%22_edn8%22%20%5Co%20%22) براي بيان منبع ذخيره انرژي كه ارگانيزم را وادار به رفتارهاي معيني مي‌كند، به كار برد. دانشمندان ديگر، اين تعريف را با تغييراتي براي اشاره به گروهي از عوامل انرژي‌زاي خاص مانند گرسنگي، تشنگي و... به كار بردند. «كنون»[9](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/22%22%20%5Cl%20%22_edn9%22%20%5Co%20%22) سبب پيشرفت عمده‌اي در نظرية سايق شد. وي مفهوم «تعادل حياتي»[10](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/22%22%20%5Cl%20%22_edn10%22%20%5Co%20%22) را معرفي كرد؛ بدين معنا كه هرگاه شرايط داخلي از حالت طبيعي خارج شود، ارگانيزم به وسيلة سايق‌ها و محرك‌هاي دروني انگيخته مي‌شود تا اين بي‌تعادلي را كاهش دهد و به حال طبيعي بازگردد.[11](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/22%22%20%5Cl%20%22_edn11%22%20%5Co%20%22)

ركن اصلي نظرية سايق، نيازهاي بدن است، ولي بايد توجه داشت كه نياز و سايق، داراي يك مفهوم نيستند، بلكه نياز مولد سايق است. سايق، آن نيرو يا برانگيختگي است كه وجود نيازي را اعلام مي‌دارد يا به نمايش در مي‌آورد.[12](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/22%22%20%5Cl%20%22_edn12%22%20%5Co%20%22) دانشمندان با پذيرش نظرية سايق و تلاش در جهت بسط و گسترش آن، بعدها دريافتند كه نيازهاي بدني نمي‌توانند انگيزة همه رفتارهاي انسان باشند؛ زيرا گاهي نياز بدني در انسان وجود دارد، ولي شخص دست به رفتار نمي‌زند. براي مثال، شخص مدتي است غذا نخورده است، پس نياز بدني در او وجود دارد، ولي او همچنان اشتها ندارد و دست به غذا نمي‌زند. از اين‌روي، نيازهاي بدني نمي‌توانند مبين همة رفتارها باشند. بدين ترتيب، بر خلاف نظرية سايق كه رفتار را بيشتر آنچه در گذشته روي داده است، مي‌داند، نظريه‌هايي پديد آمدند كه معتقدند رفتارهاي انسان‌ها بر اساس عقايد و توقعاتي كه افراد درباره رويدادهاي آينده دارند، تعيين مي‌شوند. بر همين اساس، نظريه‌هاي جديدي مطرح شد و انديشمنداني به بررسي انگيزه‌ها و طبقه‌بندي آنها پرداختند و در كنار نيازهاي بدني، به نيازهاي رواني و اجتماعي نيز توجه كردند.

**تعريف نياز**

دربارة واژة «نياز»[13](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/22%22%20%5Cl%20%22_edn13%22%20%5Co%20%22) كه در پاره‌اي از نوشته‌ها آن را با انگيزه[14](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/22%22%20%5Cl%20%22_edn14%22%20%5Co%20%22) خواست[15](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/22%22%20%5Cl%20%22_edn15%22%20%5Co%20%22) و تمايل[16](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/22%22%20%5Cl%20%22_edn16%22%20%5Co%20%22) مترادف دانسته‌اند، نظريه‌پردازان بسياري در تمام رشته‌ها، نظريه‌هايي ارائه كرده‌اند. به عبارتي، نياز يك مفهوم عمومي است كه در رشته‌هاي مختلف علمي، تعريف‌هاي متفاوتي دارد. جامعه‌شناسان، «نياز» را از نظر ارتباط فرد با جامعه و محيط اطرافش مطالعه مي‌كنند. در اين نوع نگرش، نيازها در سطح فرد و شرايط و موقعيت او مطرح نيست، بلكه نيازهاي گروهي، جمعي و اجتماعي مورد توجه هستند. جنبة اجتماعي نياز، به ارائه خدمات، بهينه‌سازي ارتباطات اجتماعي و تشكيل نهادهاي فرهنگي‌ـ اجتماعي كمك شاياني مي‌كند و باعث ارتقاي سطح آموزش در جامعه مي‌شود. در فرهنگ‌هاي اقتصادي، «نياز» را معادل خواست، تمايل، احتياج، تقاضا و مصرف بيان كرده‌اند و عموماً نياز، عاملي براي استفادة بيشتر از كالا در جامعه است (نياز اطلاعاتي). معاني موجود در منابع مرجع روان‌شناسي، نياز را به مفاهيمي چون خواسته، آرزو و آرمان، توقعات، ميل و انتظارات اطلاق كرده‌اند. نياز به منزلة عيب و نقص نيز تعريف شده است. همچنين حالتي كه در كليه مراحل يادگيري وجود دارد. هنري الكساندر موري[17](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/22%22%20%5Cl%20%22_edn17%22%20%5Co%20%22) در تعريف نياز مي‌گويد: «نيرويي كه از ذهنيات و ادراك آدمي سرچشمه مي‌گيرد و انديشه و عمل را چنان تنظيم مي‌كند كه فرد به انجام رفتاري مي‌پردازد تا وضع نامطلوب را در جهتي معين تغيير دهد و حالت نارضايتي را به ارضاي نياز تبديل كند».[18](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/22%22%20%5Cl%20%22_edn18%22%20%5Co%20%22)

با توجه به تعريف‌هاي ارائه شده، نياز عبارت است از حالت محروميت يا كمبود هر حالتي كه براي استمرار و ادامه حيات يك موجود زنده ضرورت دارد.[19](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/22%22%20%5Cl%20%22_edn19%22%20%5Co%20%22)

**انواع نياز**

يكي از ويژگي‌هاي انسان، تمايلات يا گرايش‌هاي متنوع است كه منشأ نيازهاي متفاوت اوست. فهرست نيازها، به ديدگاه انسان‌شناختي نظريه‌پردازان بستگي دارد؛ كساني كه طبيعت انسان را مادي مي‌دانند و به همة ابعاد انسان توجه دارند، افزون بر نيازهاي مادي، به نيازهاي عالي‌تر معنوي نيز تأكيد دارند. براي نيازها تقسيم‌بندي‌هاي متفاوتي وجود دارد كه تنها به دو نمونه اشاره مي‌شود:

**الف) نيازهاي جسماني(فيزيولوژيكي) و نيازهاي رواني**

نيازهاي فيزيولوژيكي نيازهايي هستند كه بدن براي بقاي خود به آنها احتياج دارد؛ مانند: نياز گرسنگي، تشنگي و ارضاي كشش جنسي. اين نيازها، از نظر قوت در درجة بالايي قرار دارند. تا زماني‌كه اين نيازها ارضا نشود، نيازهاي ديگر در فرد فرصت بروز پيدا نمي‌كنند. بنابراين، تا زماني‌كه فرد از نظر نيازهاي مادي ارضا نشده باشد، به دنبال ارضاي نيازهاي رواني و اجتماعي مانند علم‌جويي يا شهرت‌طلبي بر نمي‌آيد.

نيازهاي رواني از كمبود در جسم انسان پديد نمي‌آيد، بلكه كمبودهاي روان انسان ريشة اين نيازها است؛ مانند خودمختاري، احساس تعلق، شايستگي، عزت نفس، نياز به امنيت، نياز به ادراك خود و جهان، نياز به نيايش و نياز به خودشكوفايي. هر انساني نياز دارد استقلال داشته باشد و با اختيار خود عمل كند؛ هر فرد نياز دارد در زندگي كسي را دوست داشته باشد و شخصي نسبت به او احساس تعلق كند؛ انسان نياز دارد شايستگي و كارآمدي خود را نشان دهد. براي خانواده، گروه و جامعه مفيد باشد؛ انسان حس كنجكاوي دارد و نياز دارد جهان اطراف خويش و همچنين توانايي‌هاي خود را بشناسد و استعدادهاي خود را شكوفا سازد. نيازهاي رواني، جنبة اكتسابي ندارند و جزو فطرت و ذات انسان محسوب مي‌شوند.

**ب) نيازهاي مقطعي و نيازهاي اساسي**

برخي از چيزهايي كه نياز داريم، تنها به دليل نياز چيزهاي ديگري است كه مي‌خواهيم، ترجيح مي‌دهيم و يا ارزشمند مي‌شماريم. براي مثال، اگر بخواهم به دوستي نامه بنويسيم، شايد نيازمند قلم و كاغذ باشيم. چنين نيازهايي را نيازهاي مقطعي مي‌ناميم. به عبارت ديگر، وقتي ادعا مي‌كنيم فردي نيازمند چيزي است، مي‌توان پرسيد كه دليل اين نياز چيست. وقتي فردي چيزي را به اين دليل كه زمينة تحقق نياز ديگري است، نياز دارد، چنين نيازي «مقطعي» است.

اما برخي نيازها بنيادي‌ترند؛ نيازهايي كه بين انسان‌‌ها مشترك و در شرايط عادي براي خير و سعادت هر فردي ضروري‌اند. چنين نيازهايي «نيازهاي اساسي» يا «نيازهاي مسير زندگي» ناميده مي‌شوند. اين نيازها بر اين فرض استوارند كه هر فردي براي كسب و يا حفظ آن، دليلي دارد كه مستقل از اميال ترجيحي يا ارزش‌هاي اوست. فرد بايد براي پرهيز از آسيب، نيازهاي اساسي خود را برآورده كند. محروميت از يك نياز اساسي، به معناي آسيب ديدن يا در معرض خطر آسيب غيرقابل چشم‌پوشي قرار گرفتن بر مبناي قوانين طبيعت، حقايق زيست محيطي، يا حقايق ساختمان جسمي انسان است. بنابراين، اگر نيازهاي اساسي چيزهايي باشند كه براي پرهيز از زندگي پژمرده يا توأم با مشكل نياز داريم، بين ارضاي نيازهاي اساسي و اقدام عاقلانه رابطه‌اي وجود دارد. نيازهاي اساسي، براي زندگي عادي ضروري‌اند. نيازهاي اساسي چيزهايي هستند كه با توجه به قوانين طبيعت، حقايق زيست محيطي، حقايق ساختمان انسان، در مقطعي از زندگي، براي زندگي عاقلانه و مستقل يك فرد ضروري‌اند.

**نظريه‌ها**

از مشهورترين نظريه‌ها دربارة نيازها، مي‌توان به نظريه‌هاي زير اشاره كرد:

**الف) نظرية سلسله مراتب نيازهاي «ابراهام مزلو»****[20](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/22%22%20%5Cl%20%22_edn20%22%20%5Co%20%22)**

مزلو نيازهاي انسان را در پنج دسته طبقه‌بندي كرده است: 1. نيازهاي فيزيولوژيك؛ 2. نيازهاي ايمني؛ 3. نيازهاي عشق و تعلق؛ 4. نياز به احترام؛ 5. نياز به خودشكوفايي. ايدة محوري اين نظريه آن است كه نيازهاي انساني، از لحاظ رشد و تسلط بر رفتار، سلسله مراتب مترتب بر هم دارند؛ يعني هرچه نياز در مرتبة پايين‌تر قرار داشته باشد، در فرايند رشد زودتر آشكار مي‌شود. نكتة ديگر اينكه، نياز‌هاي پايين‌تر، قوي‌ترين انگيزه‌هاي حاكم هستند؛ در حالي كه نياز به خودشكوفايي، ضعيف‌ترين انگيزه‌هاست.

**ب) نظرية ERG «كليتون آلدرفر»****[21](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/22%22%20%5Cl%20%22_edn21%22%20%5Co%20%22)**

آلدرفر، در مقابل نيازهاي مزلو، نيازهاي سه‌گانة نظرية خود را بدين صورت پيشنهاد كرد: 1. نيازهاي حياتي؛[22](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/22%22%20%5Cl%20%22_edn22%22%20%5Co%20%22) 2. نيازهاي همبستگي؛[23](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/22%22%20%5Cl%20%22_edn23%22%20%5Co%20%22) 3. نيازهاي رشد؛[24](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/22%22%20%5Cl%20%22_edn24%22%20%5Co%20%22) از حرف اول هر يك از اين مجموعه نيازها، نام نظريه ERG حاصل شده است. بر اساس نظرية آلدرفر ـ بر خلاف نظرية مزلو ـ ممكن است چند نياز به طور هم زمان موجب انگيزش شوند.

**ج) نظرية نيازهاي آشكار «هنري موري»****[25](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/22%22%20%5Cl%20%22_edn25%22%20%5Co%20%22)**

موري، فهرست جامعي از نيازهاي انسان تهيه كرد. او اين كار را با تمايز بين دو مجموعه از اين نيازها آغاز كرد؛ نياز‌هاي اوليه كه جنبة فيزيولوژيك دارند و نيازهاي ثانويه كه جنبة روان‌شناختي دارند. نياز‌هاي اوليه مانند نياز به هوا، غذا، امور جنسي، آب و... اهميت زيادي دارند، اما آنچه بيشتر توجه موري را به خود جلب كرد، نياز‌هاي ثانويه بود. پژوهش موري او را واداشت تا فهرستي از بيست نياز تنظيم كند. نياز‌هاي انسان از نظر موري عبارت‌اند از: 1. خواري‌طلبي؛ 2. پيشرفت؛ 3. پيوند جويي؛ 4. پرخاشگري؛ 5. خود مختاري؛ 6. مقابله؛ 7. خويشتن‌يابي؛8. دنباله‌روي؛ 9. سلطه‌گري؛ 10. نمايش؛ 11. آسيب‌گريزي؛ 12. تحقيرگريزي؛ 13. مهرورزي؛ 14. نظم؛ 15. بازي؛ 16. طرد؛ 17. شناخت حسي؛ 18. ميل جنسي؛ 19. مهرطلبي؛ 20. فهم. فهرست او از نيازهاي انسان، مهم‌ترين خدمت وي به روان‌شناسي به شمار مي‌آيد.[26](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/22%22%20%5Cl%20%22_edn26%22%20%5Co%20%22) موري بر اين باور بود كه نيازها، اكتسابي و آموختني هستند؛ برخلاف مزلو كه معتقد بود همة انسان‌ها با نيازهاي شبه‌غريزي به دنيا مي‌آيند و همين نيازها، انسان را به تبديل شدن به آنچه در توان اوست، فرا مي‌خوانند. يعني نيازها، فطري و ژنتيكي هستند.

**د) نظريه اريك فروم****[27](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/22%22%20%5Cl%20%22_edn27%22%20%5Co%20%22)**

اريك فروم، مؤثرترين عامل در شخصيت انسان را نيازهاي رواني مي‌داند. به باور فروم، نيازهاي جسماني، بين انسان و حيوانات مشترك‌اند؛ در حالي كه حيوانات نيازهاي رواني ندارند و اين نيازها ويژة انسان‌اند. او پنج نياز را به عنوان نيازهاي رواني نام مي‌برد. 1. وابستگي؛ 2. استعلاء؛ 3. ريشه داشتن؛ 4. حس هويت؛ 5. موازين جهت‌گيري.[28](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/22%22%20%5Cl%20%22_edn28%22%20%5Co%20%22)

**ه‍ ) نظريه شهيد مطهري**

شهيد مطهري از جمله دانشمندان مسلماني است كه نيازهاي انسان را به انواع گوناگون دسته‌بندي كرده است كه به يكي از آنها اشاره مي‌كنيم. وي نيازهاي انسان را به اوليه و ثانويه تقسيم مي‌كنند؛ نيازهاي اوليه را نيازهايي مي‌داند كه از عمق ساختمان جسمي و روحي انسان و از طبيعت زندگي اجتماعي او سرچشمه مي‌گيرد. تا زماني‌كه انسان، انسان است و زندگي وي زندگي اجتماعي است، آن نوع نيازها هست. اين نيازها يا جسمي‌اند يا روحي و يا اجتماعي. نيازهاي جسمي مانند نياز به خوراك، پوشاك، مسكن و همسر؛ نيازهاي روحي مانند علم، زيبايي، نيكي، پرستش، احترام و تربيت و نيازهاي اجتماعي از قبيل معاشرت، مبادله، تعادل، عدالت، آزادي و مساوات.

به اعتقاد استاد مطهري، نيازهاي ثانويه نيازهايي‌اند كه از نيازهاي اوليه ناشي مي‌شوند. نياز به انواع وسايل زندگي كه در هر عصر و زماني فرق مي‌كند، از اين نوع است. نيازهاي اوليه، محرك بشر به سوي كمال است؛ اما نيازهاي ثانويه ناشي از تكامل زندگي است و در عين حال، محرك به سوي كمال بالاتر است. نيازهاي اوليه هميشه وجود دارد و هيچ‌گاه كهنه نمي‌شوند و از بين نمي‌روند؛ اما نيازهاي ثانويه ممكن است تغيير كنند، كهنه شوند و يا از بين بروند؛ اما بعضي از آنها هميشه زنده و جديد هستند؛ مانند نياز به قانون كه ناشي از نياز به زندگي اجتماعي است.[29](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/22%22%20%5Cl%20%22_edn29%22%20%5Co%20%22)

**توضيح نظرية اخلاق مبتني بر نيازها**

نوع نگرش به انسان، خميرماية شكل‌گيري يك نظريه و قانون است. از اين‌روي، خاستگاه قواعد اخلاقي نيز نوعي انسان‌شناسي است. واژة «انسان»، دست‌كم سه تصوير يا مفهوم را به ذهن متبادر مي‌سازد: الف) مفهوم كلامي معناي ديني آدم و حوا توأم با مفهوم آفرينش، بهشت و دوزخ؛ ب) مفهوم فلسفي كه در آن انسان به مثابه موجود عاقل {حيوان ناطق} خود را در طبيعت در مي‌يابد؛ ج) مفهوم علمي كه برخي از رشته‌هاي نوين علمي مانند روان‌شناسي به آن پرداخته‌اند. در اين رويكرد، بايد انسان را بخشي از طبيعت يا جزئي از هستي عام طبيعي تلقي كرد. اكنون مي‌توانيم دربارة انسان به منزلة موجودي (طبيعي)ـ موجودي كه طبيعتاً داراي اهداف، تمايلات، نيازها و خواسته‌هايي است‌ـ مطالعه كنيم. بنابراين، روان‌شناسي نوين، برداشتي جديد از آدمي پيدا كرد كه «فيليپ ريف»[30](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/22%22%20%5Cl%20%22_edn30%22%20%5Co%20%22) آن را انسان روان‌شناسي[31](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/22%22%20%5Cl%20%22_edn31%22%20%5Co%20%22) ناميد. اين انسان جديد، افزون بر حوزة روان‌شناسي، در حوزه‌هاي ديگر علوم نيز براي خود اقتدار كسب كرده است. آنچه جامعه‌شناسان، روان‌شناسان و عالمان علم وظايف الاعضاي جديد مي‌گويند، پايه اصلي علم اخلاق است؛ زيرا اين گروه‌ها دربارة همان ظواهر و پديدارهاي قابل مطالعه پژوهش مي‌كنند.

نظريه اين‌گونه دنبال مي‌شود كه: انسان از اين ديدگاه، انباشته از نيازهايي است كه افزون بر اينكه موجوديت زندگي و بقايش مشروط به وجود آنهاست، همين تمايلات و نيازها عامل اصلي تعيين رفتار او هستند و «ترضية نفس»، هدف نهايي هرگونه فعاليت است. آنچه انسان را به تلاش و تكاپو وا مي‌دارد و براي رفتار انرژي توليد مي‌كند، همين نيازهاست. نيازها به صورت انگيزه‌هايي براي انواع خاص رفتار در مي‌آيند و رفتارها، به منزلة بازتابي از نيازها محسوب مي‌شوند. اينكه انسان بايد چه رفتاري را ابتدا انجام دهد و چه كاري را به بعد موكول كند، به ماهيت و نوع نياز بستگي دارد؛ شديدترين نياز، فوري‌ترين توجه را دريافت مي‌كند.

انسان، نيازها و خواسته‌هايي دارد؛ اين نيازها، «بايدآفرين» مي‌باشند؛ يعني نيازهاي طبيعي اندام‌ها و قوا، با به كار گرفتن آگاهي و شعور، در ما بايدهايي به وجود مي‌آورند تا به كمك آنها، نيازهاي خود را برطرف سازند. در نتيجه، هر بايد، معلول اقتضاي قواي فعال طبيعي و تكويني انسان است. رابطه‌اي كه ميان غذا و سيري هست، رابطه‌اي جبري و ضروري است؛ يعني غذاخوردن، خودبه‌خود و به حكم قانون علت و معلول، ايجاد احساس سيري مي‌كند. اما ميان سيري و مراجعه به كارفرما رابطه‌ي جبري نيست؛ ولي دستگاه ادراكي، كه تابعي از ساختمان طبيعي ماست، چون ميان غذا و سيري، «بايد»ي جبري تميز مي‌دهد، از روي آن ملازمة حقيقي، بايدي اعتباري( لزوم مراجعه به كارفرما) مي‌سازد تا به احساس دروني خود كه خواهان سيري است، پاسخ مساعد دهد.

بنابراين، در صورت پذيرش اين مطلب، ثابت شده است كه بايد به آن «بايد» عمل كرد. به سخن ديگر، بايدهايي كه از مقتضاي ساختمان طبيعي مايه مي‌گيرند، بايدها و حكم‌هايي طبيعي و فطري‌اند كه سند جايز و واجب بودن خود را بدون نياز به هيچ برهان، بر دوش خود حمل مي‌كنند؛ يعني وقتي مشخص شد حكمي فطري است، ديگر نمي‌توان از خوبي و بدي آن پرسش كرد؛ زيرا هر حكم فطري، خودبه‌خود خوب است.[32](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/22%22%20%5Cl%20%22_edn32%22%20%5Co%20%22)

ذات انسان يك واقعيت پويا و متحول است و« نياز»، كليد درك اين پويايي است. در طول تاريخ، همواره نيازهاي تازه‌اي در زندگي انسان مطرح مي‌شود. اين نيازهاي تازه، اقدامات و افعال تازه‌اي مي‌طلبد و براي ارضاي اين نيازها شكل وضعيت اجتماعي انسان اجتناب‌ناپذير است. درك تغييرهاي متقابل نيازها و اوضاع و شرايط زندگي، راه را براي فهم چگونگي تحول ذات انسان باز مي‌كند؛ زيرا انسان نيازها و خواسته‌هايي دارد و اين نيازها، «بايدآفرين» مي‌باشند. هر بايد، معلول اقتضاي قواي فعال طبيعي و تكويني انسان مي‌باشد. بديهي است كه هر گونه كار و فعاليت، مشروط به زنده بودن است. پس براي موجود زنده، كاري كه بتواند به وسيلة آن حيات خود را حفظ كند، بايد بر هر كار ديگري مقدم باشد؛ زيرا اگر افعالي كه براي حفظ حيات انجام مي‌شود مقدم به ساير افعال نباشد، در اين صورت، ادامة كار مستلزم از دست دادن زندگي است. پس علم اخلاق بايد به اين واقعيت طبيعي ـ كه خارج از حوزة اخلاق به دست آمده است ـ توجه كند كه برخاسته از اصل حيات است. انسان برترين موجود زنده است، اما حيات او تابع اصول كلي زندگي مشترك بين موجودات زنده است. صيانت ذات، ابتدايي‌ترين اصل حيات است كه حتي خيرخواهي و نوع‌دوستي بر آن متكي است؛ زيرا تا انسان خود موجود نباشد، نمي‌تواند نوع‌دوست باشد؛ اما صيانت ذات فقط از طريق ساير تمايلات ارضا مي‌شود. پس حفظ حيات، مشروط به ارضا تمايلات است.[33](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/22%22%20%5Cl%20%22_edn33%22%20%5Co%20%22)

نيازها از شرايط وجودي انسان سرچشمه مي‌گيرند؛ سيطرة نيازها بر زندگي انسان به‌قدري پيچيده و متنوع است كه شايد نتوان زماني را فرض كرد كه انسان در مدت كوتاهي از ارضاي كامل برخوردار باشد. با توجه به تشخيص عميق‌ترين نيازهاي آدمي از طريق برخي مطالعات روان‌شناسي، مي‌توان به قواعد اخلاقي رسيد. بنابراين، مي‌بايد قواعدي بر رفتار ما حاكم باشد كه نيازهاي عميق ما را برآورده سازد؛ نمي‌توانيم قراردادهايي ببنديم كه نيازهايي را كه در روان‌شناسي تشخيص داده مي‌شوند، برآورده نكنند. براي مثال، نمي‌توانيم قرارداد كنيم قاعدة مناسبت‌هاي جمعي بر پاية دروغ بنا شود؛ زيرا يكي از نيازهاي اساسي آدمي، نياز به احساس امنيت است و اين نياز با قرار داد مزبور برآورده نمي‌شود.

**خلاصة نظريه**

ـ انسان بخشي از طبيعت است كه تنها قوانين حاكم بر جنبة زيستي او را مي‌توان شناخت.

ـ انسان به منزلة يك موجود (طبيعي) مورد مطالعه قرار مي‌گيرد.

ـ پژوهش‌ها نشان مي‌دهد كه انسان انباشته از نيازهاست.

ـ نياز، يك حس دروني است كه داراي رتبه‌هاي متنوعي از نياز جسمي تا نيازهاي رواني مي‌باشد.

ـ نيازهاي اساسي با ترجيحات يا ساير حالات روان‌شناختي فرد تعيين نمي‌شوند.

ـ اگر فرد نياز اساسي به چيزي داشته باشد، آن‌گاه به منظور كسب و حفظ آن، براي خويشتن دليلي دارد.

ـ بايد قواعدي بر رفتار ما حاكم باشد كه نيازهاي عميق ما را برآورده كند.

ـ با توجه به تشخيص عميق‌ترين نيازهاي آدمي، مي‌توان به قواعد اخلاقي رسيد.

ـ ذات انسان يك واقعيت متحول است و« نياز»، كليد درك اين پويايي است.

ـ افزون بر اينكه بقاي انسان مشروط به وجود نيازهاست، همين نيازها عامل اصلي در تعيين رفتار او هستند.

ـ اهميت و تقدم رفتارها، به ماهيت و نوع نياز برانگيزانندة رفتار بستگي دارد.

ـ نيازهاي طبيعي، براي اينكه ارضا شوند، «بايدهايي» را به وجود مي‌آورند.

ـ هر بايد، معلول اقتضاي قواي فعال طبيعي و تكويني انسان است.

ـ اين بايدها و حكم‌ها طبيعي و فطري‌اند. از اين‌روي، واجب‌الاجرا مي‌باشند.

ـ تمايل به خير خاص، خود مترتب يا مبتني بر وجود تمايلات بنيادي‌تر به غذا، شهرت، آميزش جنسي و غيره است. اگر هيچ يك از اين «شهوت‌هاي اوليه» در ما نباشد، خيري نخواهد بود تا به آن علاقه‌مند باشيم. بهرورزي ما ارضاي اين تمايلات است.

ـ «ارضاي نياز»، هدف نهايي هرگونه فعاليت و «محرك» بنيادي در هر فرد است.

ـ از آنجا كه علوم جديد همان ظواهر و پديدارهاي قابل مطالعه را بررسي مي‌كند، نتيجة اين مطالعات، پاية اصلي علم اخلاق است.

ـ علم اخلاق بايد به اين واقعيت طبيعي كه از خارج از حوزة اخلاق به دست آمده است توجه كند كه برخاسته از اصل حيات است.

**نكته‌هاي قابل تأمل**

1. اشكال عمده‌اي كه برخي بر اين نظريه وارد ساخته‌اند اين است كه اين ديدگاه نمي‌تواند نافي نسبيت‌گرايي باشد. براي مثال، نياز همگاني به غذا، به جاي اينكه مستلزم اصول اخلاقي فراگيري باشد، مي‌تواند طيفي از اصول اخلاقي را پديدار سازد كه هيچ‌كدام از مقبوليت فراشمولي برخوردار نيست. حتي اگر نيازهاي فراشمول، به نوعي ارزش‌هاي فراشمولي را پديدار سازد، ارزش‌هاي كلي و فراشمول هنجارهاي مطلق را اثبات نمي‌كند و آنچه نسبيت‌گرايي را رد مي‌كند، هنجارهاي اخلاقي مطلق است، نه توافق فراگيري دربارة يك هنجار؛ براي نمونه، چه بسا جوامع يك هنجار اخلاقيِ مرتبط با يك نياز اساسي ـ مانند «غذا دادن به گرسنگان خوب است»ـ را پذيرفته باشند، ولي اين براساس توافق‌هاي هر جامعه‌اي مستقل از ديگري صورت پذيرفته باشد.

2. اشكال ديگر آن است كه اين نظريه، راه‌حلي علمي براي تعيين نيازهاي واقعي و اساسي ارائه نمي‌كند.

3. هر ميل و نيازي بدين دليل كه هست، ايجاب نمي‌كند كه بايد اعمال گردد. آيا اعمال شهوت به هر اندازه كه دل مي‌خواهد مجاز است؟ حس خودخواهي، جاه‌طلبي، رقيب‌ناپسندي و... بايد اعمال و اجرا گردند؟

4. بحث دربارة اينكه كدام نياز طبيعي است، يك مسئلة اساسي است. ملاك طبيعي بودن يك نياز چيست؟ چگونه مي‌توان نيازهاي واقعي را از نيازهاي كاذب جدا كرد؟ ابتدا خوبي چيزي پذيرفته مي‌شود و سپس طبيعي بودن آن مقبول مي‌افتد يا به عكس، همين كه نيازي طبيعي شناخته شد، خوب است؟

5. گفته شد «بايدهايي» كه از مقتضاي ارضاي نيازهاي طبيعي ما مايه مي‌گيرند، بايدها و حكم‌هايي طبيعي و فطري‌اند كه به هيچ برهاني نياز ندارند. در اينجا با دو مشكل روبه‌رو هستيم: اول: حتي اگر فرض كنيم مقتضاي ارضاي طبيعي خود را به دست آورده باشيم، باز هم جاي اين پرسش هست كه چرا بايد به اين مقتضا عمل كرد؟

دوم: از اين دشوارتر،مسئلة يافتن احكام فطري است. واقعاً چگونه و بر اساس چه معياري مي‌توان گفت حكمي فطري هست يا نه؟ به ويژه آن گاه كه بدانيم تحولات دائمي جهاني و رواني نيازهايي جديد و حتي كاذب مي‌سازد. تشخيص اينكه چه نيازي اساسي است و چه نيازي اساسي نيست و ارضاي كدام نيازها را بايد در نظر گرفت و كدام نيازها را نبايد ارضا كرد، كاري بسيار دشوار است.

6. بايد توجه داشت كه هيچ گاه خود واقعيت خارجي نيست كه نوع انتخاب را معين مي‌كند؛ انتخاب‌هاي اخلاقي ما ناظر به ساختمان طبيعي ما و دربارة آنها هستند، اما مستقيماً از آنها نشئت نمي‌گيرند و ريشة آنها در جاي ديگر است. هيچ‌گاه از طبيعت، به فضيلت راهي نيست. نمي‌توان از بودن چيزي به انتخاب آن پل زد، و به درستي گفته شده است كه «بايد» را برحسب هيچ واقعيت فيزيكي نمي‌توان تفسير كرد.

7. اگر شخصي تصميم گرفته باشد با خوردن سم به زندگي خود خاتمه دهد، آيا نياز به سم داشتن در اين شرايط، توجيه اخلاقي استفاده از سم را مي‌دهد؟

8. آيا افرادي كه نيازهاي اساسي خود را ناديده مي‌گيرند، مانند آتش‌نشاني كه خود را در آتش مي‌افكند تا حريقي را خاموش كند، رفتاري غيراخلاقي انجام داده است؟

9. اگر عمل به حكم طبيعي بودن نيازها را واجب بپنداريم، مي‌توانيم هر عملي را مجاز بشماريم. حال آنكه وجود نياز جنسي در زن و مرد (به منزله يك نياز طبيعي)، خودبه‌خود معين نمي‌كند كه اين نياز را فقط بايد از راه ازدواج ارضا كرد و لواط و زنا ناروا ست.

10. با نگاهي دقيق و ژرف به مسئله، در مي‌يابيم كه نظرية نيازها برگشت به همان نظرية سرشت انساني و طبيعت‌گرايي است؛ يعني سرشت انسان و يا طبيعت است كه خوب و بد را مشخص مي‌كند. چون نيازها وجود دارند، از آنها «بايد» درست مي‌شود.

11. به‌راستي اگر سرشت رواني ما به‌گونه‌اي است كه تنها و تنها، نيازها مي‌توانند مركز انگيزش ـ اعم از انگيزش اخلاقي يا غير آن‌ـ باشند. در اين صورت جايگاه اختيار كجاست؟

**نتيجه‌گيري**

انسان انباشته از نيازهايي است كه بقاي زندگيش مشروط به ارضاي آنها است. اين نيازها در ايجاد رفتارها و روابط انساني نقش مهمي دارند به گونه‌اي كه بدون توجه به آنها، نمي‌توان احكام اخلاقي صادر كرد. با وجود اين، نيازها مبين همه رفتارهاي انسان نبوده و يگانه عامل انگيزش رفتار محسوب نمي‌شوند؛ زيرا نياز نوعي نداشتن و كمبود است. آنچه مي‌تواند عامل فعاليت انسان بوده و نيروي انگيزش داشته باشد احساس نياز است. وقتي انسان چيزي را در خود احساس نياز كرد و دانست كه داشتن آن در بقاي او نقش دارد يا نوعي ارزش محسوب مي‌شود، در جهت نيل به آن تلاش مي‌كند. بنابراين در مورد اينكه نيازها و اميال غريزي، موجب و موجد احكام اخلاقي‌اند، توجه به دشواري‌هايي كه اين ديدگاه ايجاد مي‌كند كافي است تا تجديد نظر در آن را روا دارد.

* **··· منابع**

**ـ پارسا، محمد، *بنيادهاي روانشناسي*، تهران، سخن، 1378.**

**ـ رابرت ال، هولز، *مباني فلسفه اخلاق*، ترجمة مسعود عليا، محل نشرتهران، ققنوس، چ سوم، 1385.**

**ـ سروش، عبدالكريم، *دانش و ارزش*، تهران، بي‌نا، 1362.**

**ـ شجاعي، محمدصادق، «نظريه نيازهاي معنوي از ديدگاه اسلام»، *مطالعات اسلام و روانشناسي*، ش1،1386، ص 117ـ 1387.**

**ـ شمالي، محمدعلي، «پايه‌هاي اخلاق»، *معرفت فلسفي*، ش 17، پاييز 1386، ص 219 ـ 262.**

**ـ شولتز، دو آن، *روان‌شناسي كمال*، ترجمة گيتي خوشدل، تهران، نشر نو، چ پنجم، 1367.**

**ـ علوي، سيدعليب، *توفيق طلبي در تمدن ايران اسلامي*، تهران، سمت، 1385.**

**ـ صانعي دره‌بيدي، منوچهر، *فلسفه اخلاق و مباني رفتار*، تهران، سروش، 1377.**

**ـ مارشال ريو، جان، *انگيزش و هيجان*، ترجمة يحيي سيدمحمدي، تهران، ويرايش، چ چهارم، 1381.**

**ـ مطهري، مرتضي، *مجموعه آثار*، (اسم كتاب ختم نبوت) تهران، صدرا، 1382، ج 3.**

**ـ گروهي از اساتيد، *مقاله‌هايي درباره مباني رفتار سازماني*، تهران، مركز آموزش مديريت دولتي، 1370.**

**ـ ناتانيل، براندن، روان‌شناسي *عزت نفس*، ترجمة مهدي قراچه داغي، تهران، نخستين،1380.**

**پى نوشت ها**

**[1-](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/22%22%20%5Cl%20%22_ftnref1%22%20%5Co%20%22). دانش‌آموخته حوزه علميه و دانشجوي دوره دکتري اخلاق اسلامي. دريافت: 3/8/88 ـ پذيرش: 28/9/88**

**[2-](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/22%22%20%5Cl%20%22_ftnref2%22%20%5Co%20%22) دانشيار مؤسسه آموزشي و پژوهشي امام خميني(ره)**

**[1](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/22%22%20%5Cl%20%22_ednref1%22%20%5Co%20%22). محمدعلي شمالي، «پايه‌هاي اخلاق»، *معرفت فلسفي*، ش 17، ص219.**

**[2](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/22%22%20%5Cl%20%22_ednref2%22%20%5Co%20%22). هولز رابرت ال، *مباني فلسفه اخلاق*، ترجمة مسعود عليا، ص 26.**

**[3](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/22%22%20%5Cl%20%22_ednref3%22%20%5Co%20%22). جان مارشال ريو، *انگيزش و هيجان*، ترجمة يحيي سيدمحمدي، ص 30.**

**[4](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/22%22%20%5Cl%20%22_ednref4%22%20%5Co%20%22). همان، ص32.**

**[5](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/22%22%20%5Cl%20%22_ednref5%22%20%5Co%20%22). سيدعلي علوي، *توفيق طلبي در تمدن ايران اسلامي*، ص 18.**

**[6](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/22%22%20%5Cl%20%22_ednref6%22%20%5Co%20%22). محمد پارسا، *بنيادهاي روانشناسي*، ص 218.**

**[7](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/22%22%20%5Cl%20%22_ednref7%22%20%5Co%20%22). drive**

**[8](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/22%22%20%5Cl%20%22_ednref8%22%20%5Co%20%22). woodworth**

**[9](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/22%22%20%5Cl%20%22_ednref9%22%20%5Co%20%22). Kannan**

**[10](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/22%22%20%5Cl%20%22_ednref10%22%20%5Co%20%22). Homeostasis**

**[11](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/22%22%20%5Cl%20%22_ednref11%22%20%5Co%20%22). سيدعلي علوي، *توفيق طلبي در تمدن ايران اسلامي*، ص 21.**

**[12](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/22%22%20%5Cl%20%22_ednref12%22%20%5Co%20%22). محمد پارسا، *بنيادهاي روانشناسي*، ص 219.**

**[13](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/22%22%20%5Cl%20%22_ednref13%22%20%5Co%20%22). Need**

**[14](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/22%22%20%5Cl%20%22_ednref14%22%20%5Co%20%22). Motive**

**[15](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/22%22%20%5Cl%20%22_ednref15%22%20%5Co%20%22). Want**

**[16](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/22%22%20%5Cl%20%22_ednref16%22%20%5Co%20%22). Desir**

**[17](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/22%22%20%5Cl%20%22_ednref17%22%20%5Co%20%22). H.A.Murray**

**[18](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/22%22%20%5Cl%20%22_ednref18%22%20%5Co%20%22). گروهي از اساتيد، *مقاله‌هايي درباره مباني رفتار سازماني*، ص 58.**

**[19](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/22%22%20%5Cl%20%22_ednref19%22%20%5Co%20%22). براندن ناتانيل، *روان شناسي عزت نفس*، ترجمة مهدي قراچه‌داغي، ص 41.**

**[20](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/22%22%20%5Cl%20%22_ednref20%22%20%5Co%20%22). Abraham-Maslow**

**[21](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/22%22%20%5Cl%20%22_ednref21%22%20%5Co%20%22). Clyton Alderfer**

**[22](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/22%22%20%5Cl%20%22_ednref22%22%20%5Co%20%22). Existence**

**[23](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/22%22%20%5Cl%20%22_ednref23%22%20%5Co%20%22). Relatedeness**

**[24](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/22%22%20%5Cl%20%22_ednref24%22%20%5Co%20%22). Growth**

**[25](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/22%22%20%5Cl%20%22_ednref25%22%20%5Co%20%22). Henry Murray**

**[26](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/22%22%20%5Cl%20%22_ednref26%22%20%5Co%20%22). محمدصادق شجاعي، «نظريه نيازهاي معنوي از ديدگاه اسلام»، *مطالعات اسلام و روانشناسي*، ش 1، ص 91.**

**[27](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/22%22%20%5Cl%20%22_ednref27%22%20%5Co%20%22). Erich Fromm**

**[28](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/22%22%20%5Cl%20%22_ednref28%22%20%5Co%20%22). دو آن شولتز، *روان‌شناسي کمال*، ترجمة گيتي خوشدل، ص 81.**

**[29](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/22%22%20%5Cl%20%22_ednref29%22%20%5Co%20%22). مرتضي مطهري، *مجموعه آثار*، ص 184.**

**[30](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/22%22%20%5Cl%20%22_ednref30%22%20%5Co%20%22). Phillip Riph**

**[31](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/22%22%20%5Cl%20%22_ednref31%22%20%5Co%20%22). Psychological Man**

**[32](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/22%22%20%5Cl%20%22_ednref32%22%20%5Co%20%22). عبدالکريم سروش، *دانش و ارزش*، ص240-239.**

**[33](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/22%22%20%5Cl%20%22_ednref33%22%20%5Co%20%22). منوچهر صانعي دره بيدي، *فلسفه اخلاق و مباني رفتار*، ص 334.**